

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ثمره چهارم: مسئله اجتماع وجوب و حرمت در مقدمه

ثمره چهارمی را بعضی‌ها برای بحث مقدمه واجب ذکر کرده‌اند و آن این است که می‌گویند:

اگر ما قائل به ملازمه شدید و مقدمه واجب را واجب دانستیم، در جایی که مقدمه‌ای واجب قبل از آن که مقدمه واجب قرار بگیرد، حرمتی داشته باشد و يك حرمت ذاتی با صرفنظر از عنوان مقدمیت برای آن ثابت باشد؛ چنانچه این مقدمه محرم، مقدمه يك واجبی قرار گرفت، اجتماع وجوب و حرمت در این مقدمه تحقق پیدا می‌کند - حرمت به خاطر عنوان اولی خودش و وجوب هم به خاطر عنوان مقدمیت - و وقتی اجتماع وجوب و حرمت تحقق پیدا کرد، این مسئله از مصادیق و صغریات مسئله اجتماع امر و نهی محسوب می‌شود - مثل صلاة در دار غصبی که یکی از مصادیق اجتماع امر و نهی است - و آن وقت تمام حرفهای مسئله اجتماع امر و نهی در این جا هم پیاده می‌شود.

پس مقدمه محرمه - بنابر قول به ملازمه و وجوب مقدمه - از مصادیق نزاع در باب اجتماع امر و نهی است.

اما در صورت عدم قول به ملازمه و وجوب مقدمه، اگر مقدمه، محرم باشد؛ به نزاع در باب اجتماع امر و نهی هیچ ارتباطی پیدا نمی‌کند.

پس می‌توانیم ثمره نزاع را به این صورت بیان کنیم که: اگر ما قائل به ملازمه وجوب مقدمه شدید؛ در آن جایی که مقدمه، حرام باشد؛ يك مصداق برای نزاع در باب اجتماع امر و نهی پیدا می‌شود و تمام مطالب و اختلاف در آن باب، روی مقدمه پیاده می‌شود. اما اگر ملازمه را انکار کردیم و قائل به وجوب مقدمه نشدیم، دیگر به مسئله اجتماع امر و نهی ارتباطی پیدا نمی‌کند.

مرحوم آخوند تقریباً سه اشکال به این ثمره ذکر می‌کنند:

1- اشکال اول: در محل نزاع در باب اجتماع امر و نهی يك خصوصیتی اخذ شده است و آن خصوصیت این است که: این دو عنوانی که یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی است، این دو عنوان باید موضوعیت داشته و تقییدی باشند.

اما اگر هر دو عنوان و یا یکی از آنها موضوعیت نداشت و حیث آن حیث تعلیلی بود، این ارتباطی به نزاع در باب امر و نهی ندارد.

صلاة در دار غصبی مربوط به نزاع در باب اجتماع امر و نهی است؛ زیرا دوتا جهت تقییدی دارد، دوتا جهتی که خود آن دو

جهت، موضوع حکم و متعلق حکم هستند؛ نه این که عنوان علیّت داشته باشند. خودِ صلاّة، موضوع برای حکم است: اقیموْا الصلاّة که مکرراً در کتاب و سنّت ملاحظه می‌کنیم. پس عنوانِ صلاّة يك عنوان تقییدی است، یعنی: خودش موضوع حکم و متعلق حکم است. عنوانِ غصب هم همین‌طور است، یعنی: دلیلی که دلالت بر حرمت غصب می‌کند و از غصب جلوگیری می‌کند، موضوعش همین حیث غصب است و عنوان غصبیّت، موضوعیت دارد و خودش متعلقِ نهی است.

پس اگر چیزی بخواهد صغرای مسئله اجتماع امر و نهی واقع بشود و مورد آن مسئله قرار بگیرد، باید آن دوتا عنوانی که در يك وجود خارجی جمع شده است، خودش اصالت و موضوعیت داشته باشد و جهت آن تقییدی باشد و حکم روی خودش بار شده باشد. اکنون باید دید این ملاک در باب مقدمه هست یا نه؟ اگر يك مقدمه‌ای واجب شد، در حالی که قبلاً حرام بوده است، آیا مثل صلاّة در دار غصبی است؟

خیر، این مقدمه واجب، مثل صلاّة در دار غصبی نیست؛ زیرا هر چند آن حرمتی که ابتدأً روی مقدمه آمده است به ذات مقدمه تعلّق گرفته است، وجوبی که از ناحیه مقدّمیت می‌آید، چنین نیست؛ زیرا دانستیم، بارها گفتیم که حیث مقدّمیت يك حیث تعلیلی است، یعنی: مقدّمیت سبب می‌شود که حکم به وجوبِ غیری روی خودِ مقدمه - مثل وضوء و نصب نردبان - بار بشود. در باب وضوء که مقدمه نماز است کسی نمی‌تواند بگوید که وضوء واجب نیست و مقدمه واجب است؛ زیرا عنوان مقدّمیت سبب می‌شود که وضوء، وجوب پیدا کرده و وضوء اتصاف به وجوبِ غیری پیدا بکند. پس عنوان وجوب، عبارت از مقدّمیت نیست و عنوان حرمت هم عبارت از يك شیء دیگر نیست که بعد اینها با هم جمع شده باشند. اگر شما يك مقدمه‌ای را فرض کردید و قائل به ملازمه شدید - در این صورت حرمت ابتدائی آن مقدّمه - مقدمه‌ای که حرام و متعلق حرمت است متعلق وجوب مقدّمی هم شده است و این در حقیقت در نزاع نهی در عبادت و معامله، واقع می‌شود نه در نزاع اجتماع امر و نهی. نزاع در مانحن فیه از قبیل این نزاع است که يك معامله‌ای (معامله یعنی غیر عبادت) و یا عبادتی حرام بشود، به معنی که: همان چیزی که متعلق وجوب قرار گرفته و موضوع وجوب است، نهی به آن متعلق بشود.

اما در باب اجتماع امر و نهی، این دو عنوان امر و نهی - در عالم عنوانیّت - جدای از هم هستند و دو موضوع جداگانه دارند: الصلاّة واجبة، الغصب حرام؛ ولی این دو عنوان در يك وجود خارجی با هم اتحاد پیدا کرده‌اند. در وضوء فرضاً اگر حرام شد، این‌طور نیست که دو شیء در کار باشد که یکی متعلق وجوب و یکی متعلق حرمت باشد؛ بلکه همان چیزی که متعلق تحریم است، وجوب هم به آن متعلق شده است؛ و همان چیزی که حُسن وجوبی به آن متعلق است، عنوان تحریمی هم به آن متعلق شده است. بنابر این ارتباطی به مسئله اجتماع امر و نهی ندارد.

2. اشکال دوم: کجا است که مقدمه محرّم - بنابر قول به ملازمه - واجب هم می‌شود تا داخل در نزاع در اجتماع امر و نهی بشود؟ کجا است که مقدّمه در عین این که محرّم است وجوب هم پیدا بکند؟

واقعش این است که چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا این مقدمه‌ای که شما می‌گویید حرام است:

یا مقدمه منحصره ذی‌المقدمه است، مثل همان مثال غریق مسلمانی که در حال غرق شدن است و راه منحصر نجات او، عبور از ملك غیر است و راه دیگر ندارد. این‌جا مقدمه واجب (نجات غریق) عبارت از يك مقدمه محرّمه منحصره است.

و یا مقدّمه منحصره ذی‌المقدمه نبوده و انحصاری در کار نیست، مثل این که دوتا راه برای نجات آن غریق در کار است: يك راه مباح برای انقاذ غریق و يك راه حرام (که همان عبور از ملك غیر است).

آیا مقصود شما از اجتماع مقدمه حرام با وجوب، مقدمه محرّمه منحصره است یا مقدمه محرّمه غیر منحصره؟

اگر مقدمه، منحصره شد و در عین حال هم حرام باشد، این جا تکلیف این است که بین حرمت این مقدمه و وجوب ذی‌المقدمه باید مقایسه کرد و دید کدام يك اهميتش بیشتر از دیگری است. آیا حرمت تصرف در مال غیر و عبور از ملك غیر، اهميتش بیشتر است؛ یا نجات دادن يك فرد مسلمان و يك نفس محترمه؟

بنابر این اینجا که راه منحصر انقاذ غریق، عبور از ملك غیر است؛ اولاً باید حرمت مقدمه را با وجوب ذی‌المقدمه مقایسه کرد و اگر ذی‌المقدمه اهميت بیشتری داشت، این دلیل بر این است که مقدمه، حرام نیست؛ زیرا چطور می‌شود در صورت انحصار، مقدمه حرام باشد و در عین حال اهميت وجوب ذی‌المقدمه بیش از حرمت مقدمه باشد، بلکه در صورت تزام، حرمت از مقدمه برداشته می‌شود و در نتیجه مقدمه، واجب می‌شود؛ و مقدمه دیگر حرمتی ندارد تا شما بگویید: اجتماع وجوب و حرمت در کار است.

پس در جایی که: مقدمه، منحصره باشد که اگر ذی‌المقدمه وجوبش اهميت بیشتری داشت، حرمت از مقدمه برداشته می‌شود؛ کما این که ممکن است برعکس بشود به این که ممکن است حرمت مقدمه از وجوب ذی‌المقدمه مهم‌تر باشد، این جا ذی‌المقدمه از وجوب ساقط می‌شود و اگر ذی‌المقدمه از وجوب ساقط شد، دیگر مقدمه، وجوبی نخواهد داشت؛ و اگر مقدمه، وجوب نداشته باشد، اجتماع وجوب و حرمت در مقدمه لازم نمی‌آید. و اگر هر دو مساوی شدند، یا حرمت برای مقدمه است و یا وجوب برای ذی‌المقدمه است؛ و اگر بخواهید بگویید اجتماع وجوب و حرمت در مقدمه است معنایش این است که خواستید جمع بکنید در حالی که جمع بین این دو تا امکان ندارد

خلاصه اینکه در صورت انحصار شما نمی‌توانید جمع بین وجوب و حرمت را در مقدمه تصور کنید.

اما اگر مقدمه، منحصره نباشد مثل این که انقاذ غریق دوتا راه دارد: راه مباح و راه حرام.

آخوند می‌فرماید: در این جا که دوتا راه داشته باشیم، اصلاً از اوّل عقل حکم نمی‌کند که آن مقدمه محرّم، وجوب دارد، بلکه وجوب غیري مقدّمی مستقيماً عارض آن مقدمه مباح می‌شود و مقدمه محرّم، وجوبی ندارد تا اجتماع وجوب و حرمت در کار آید. در این فرض، به خاطر ابتلاع به مانع و مطرودیت مقدمه محرّم، از نظر عقل اصلاً وجوب غیري عارض آن مقدمه نمی‌شود. پس چطور شما می‌گویید اجتماع وجوب و حرمت لازم می‌آید؟

بنابر این نه در آن جایی که مقدمه، منحصره باشد و نه در آن جایی که غیر منحصره باشد، موردی را نمی‌توان پیدا کرد که اجتماع وجوب و حرمت در مقدمه لازم بیاید تا شباهت به مسئله اجتماع امر و نهی پیدا بکند.

3. اشکال سوّم: آن چه که در باب مقدمه برای ما اهميت دارد این است که بتوانیم از راه مقدمه، ذی‌المقدمه را در خارج انجام بدهیم؛ و به اصطلاح علمی، توصّل إلى ذی‌المقدمه. از طریق مقدمه امکان داشته باشد. اکنون باید ملاحظه نمود که آیا مسئله ملازمه و عدم ملازمه - که شما بر اساس آن صغرای برای مسئله اجتماع امر و نهی درست می‌کنید - روی این مطلب مهم در باب مقدمه تاثیر دارد یا خیر؟ مسئله ملازمه و عدم ملازمه را که شما می‌خواهید روی آن صغرای مسئله اجتماع امر و نهی درست بکنید آیا روی این مسئله مهم در باب مقدمه اثر می‌گذارد یا خیر؟

آخوند می‌فرماید: ما معتقدیم هیچ اثری ندارد؛ زیرا این مقدمه يك وقت توصّلی است - که قصد قربت در آن اعتبار ندارد و يك وقت هم تعبّدی بوده و جزء عبادیات است - که قصد قربت در آن معتبر است ..

اگر مقدمه، توصّلی شد و قصد قربت در آن معتبر نبود: با این مقدمه توصّلی خالی از قصد قربت - به هر صورتی که انجام شود

- می‌توانیم به ذی‌المقدمه برسیم (اعمّ از این‌که در بحث اجتماع امر و نهی، اجتماعی بشویم، یا این‌که امتناعی بشویم؛ و و بنابر فرض امتناعیت هم جانبِ وجوب را بر جانبِ حرمت غلبه بدهیم یا بالعکس. هیچ‌کدام از اینها فرقی نمی‌کند). زیرا اگر مقدمه، توصیلی شد و مقصود و هدف، رسیدن به ذی‌المقدمه (مکّه و انجام مناسک) بود، از نظر توصّل به ذی‌المقدمه فرق نمی‌کند که مثلاً مرکب انسان، غصبی باشد یا غیر غصبی، چون‌که مسئله عبادیت در سیرِ اِلَى الْحَجّ اعتبار ندارد و سیر و حرکت يك مقدمه توصیلی است و این مقدمه توصیلی به هر صورتی که در خارج تحقق پیدا کرد کفایت می‌کند مقصود این مثال دیگر این که شارع موظف کرده است که لباسان را از نجاست، به خاطر نماز تطهیر نمائید حال چنانچه قبلاً رفتید و این لباس را با يك آب غصبی تطهیر کردید و بعد هم لباس را گذاشتید خشك شد، و نماز خواندن می‌خواهید با این لباسی که با آب غصبی تطهیر شده است نماز بخوانید، مانعی ندارد؛ زیرا مسئله غسل ثوب يك مقدمه توصیلی است و به هر صورتی که غسل ثوب واقع بشود کافی است، حتّی مثلاً اگر شما با اکراه و اجبار و ظلم يك بیچاره‌ای را وادار کردید که به تطهیر لباس خود کردید و مزدش را هم ندادید؛ با این لباس، امکان توصّل به نماز هست گرچه با ظلم و تعدّی تطهیر شده است. و علّت توصّل به نماز هم در تمام این موارد این است که غسل ثوب يك مقدمه توصیلی است و قصد قربت در غسل ثوب اعتبار ندارد و مقصود تطهیر لباس و وقوع نماز در لباس طاهر است؛ و ارتکاب یا عدم ارتکاب عمل حرام ضمن تطهیر ثوب، ربطی به صحّت نماز ندارد.

پس اگر مقدمه، توصیلی شد در مقدمه توصیلی، ذاتِ مقدّمه باید تحقق پیدا بکند چه این‌که واجب باشد یا حرام باشد، امتناعی باشید یا اجتماعی بشوید یا ... پس در مقدّمات توصیلیه مسئله اجتماع امر و نهی و امتناع آن اثری ندارد، زیرا در مقدمه آن‌چه که مهمّ است توصّل اِلَى ذی‌المقدمه است، و مسئله اجتماع روی این امر مهمّ اثری ندارد.

اما اگر مقدمه، تعبّدی بود و قصد قربت در آن اعتبار داشت: آخوند می‌فرماید: در مسئله عبادات، صحیح است که مسئله آن و امتناع اجتماع امر و نهی، اثر دارد، ولی مسئله وجوب و عدم وجوب مقدّمه اثری ندارد؛

زیرا اگر شما در باب اجتماع امر و نهی قائل به جواز اجتماع امر و نهی شدید به اینکه مثلاً و صلاة در دار غصبی صحیح است؛ چنانچه بخواهیم این مبنا را روی يك مقدمه عبادی پیاده کنیم؛ روی این حساب و مبنا، این مقدمه عبادی صحیح خواهد بود، ولی صحّت این مقدّمه به خاطر این نیست که اجتماع وجوب و حرمت شده است؛ بلکه شما چه این‌که قائل به ملازمه بشوید یا نشوید، در عین حال روی اجتماع امر و نهی این مقدمه عبادی صحیح است.

اگر ما در باب صلاة در دار غصبی حکم کردیم که صحیح است - گفتیم که اجتماع امر و نهی جایز است - در باب مقدمه عبادی، هم عبادت صحیح است و نقصی ندارد و فرقی نمی‌کند که شما قائل به وجوب مقدمه بشوید یا نشوید، در هر حال عبادت شما صحیح است؛ یعنی: اگر قائل به وجوب مقدّمه هم نشوید، چنانچه در آن مسئله، اجتماعی و قائل به جواز اجتماع امر و نهی باشید باز هم عبادت صحیح است.

پس در صحّت و بطلان عبادت، بین وجوب و عدم وجوب مقدمه - روی آن فرضی که در آن مسئله شما اجتماعی بشوید - هیچ فرقی نمی‌کند.

اگر در آن مسئله، امتناعی شدید، به لحاظ این‌که قائلین به امتناع در مسئله اجتماع امر و نهی، این‌جا هم که مقدّمه، عبادیت پیدا کرده است، قائل به امتناع در آن است، این مقدّمه عبادی را هم باطل می‌داند.

آیا باطل بودن آن مقدمه عبادی بنابر ملازمه و عدم ملازمه فرق می‌کند؟

خیر، چه شما قائل به ملازمه بشوید و آن مقدّمه را واجب بدانید و بگویید: باطل است؛ و یا قائل به ملازمه نشوید و آن را واجب

ندانید و بگویید: باطل است، فرقی ندارد. پس فرقی بین قول به وجوب و قول به عدم وجوب نمی‌کند.

بنابراین نتیجه این‌طور شد که اگر مقدمه‌ای عبادیت پیدا کرد، مسئله اجتماع امر و نهی (از حیث جواز اجتماع یا امتناع اجتماع) در این‌جا پیاده می‌شود؛ ولی هیچ ارتباطی به باب ملازمه ندارد، و چه کسی قائل به ملازمه بشود یا نشود اثری ندارد؛ یعنی: کسیکه در آن مسئله قائل به اجتماع است مقدمه عبادی در محل بحث را مطلقاً صحیح می‌داند و کسیکه در آن مسئله قائل به امتناع است عبادت در محل بحث را مطلقاً باطل می‌داند، سواءً قلنا بالملازمة أو لم نقل بالملازمة.

به هر حال پس این چه ثمره‌ای نبود که بنابر ملازمه و عدم قول به ملازمه می‌خواستید مترتب کنید.

خلاصه: آن 4 ثمره‌ای که دیگران ذکر کردند، بی فایده است، و ثمره‌ای که ما (آخوند) ابتداءً - تحت عنوان «تذنیب» - ذکر کردیم که نتیجه نزاع در مسئله اصولی، کبرای قیاس استنباط قرار می‌گیرد و در نتیجه يك حکم فرعی کلی الهی استنباط می‌شود، همان ثمره نزاع در باب مقدمه است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ